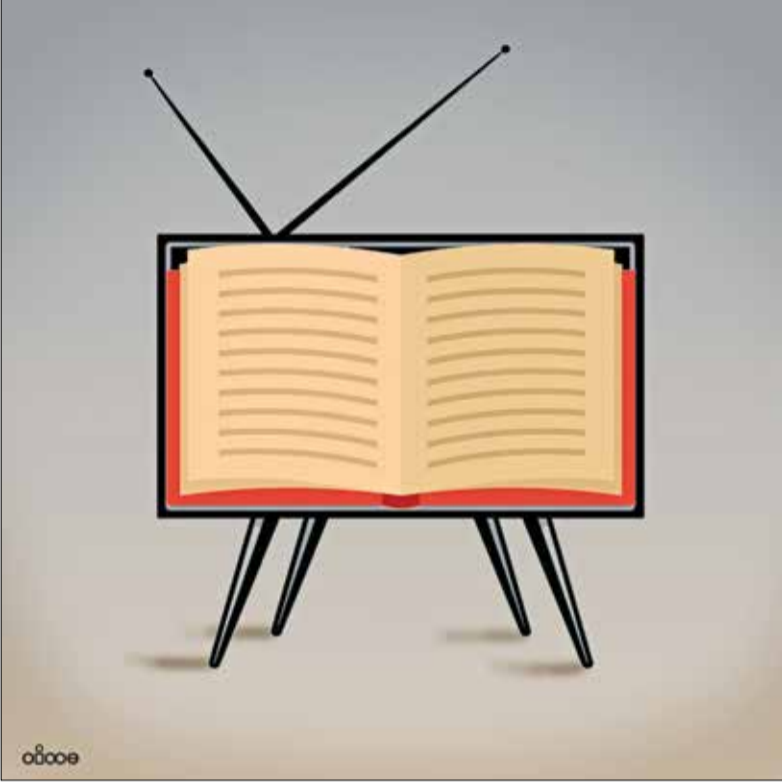


<div><div> </div><div>تلفن: ۸۸۷۶۱۷۲۰ / فکس: ۸۸۷۶۱۲۴۶ / ارتباط مردمی: ۸۸۷۶۹۰۷۵</div></div>	<div><div> </div><div>پست‌کد: ۳۰۰۰۴۵۱۲۱۳ / روایط عمومی / نشانی: تهران خیابان خرمشهر،شماره ۲۰۸</div></div>
<div><div> </div><div>مستدق پستی: ۵۳۳۸۸-۱۵۸۷۵ / نور مشترکین: ۸۸۷۴۸۸۰۰</div></div>	
<div><div> </div><div>چاپ: شرکت چاپ جام‌چم / انتشارات چاپ و انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی</div></div>	
<div><div> </div><div>سازمان آگهی‌های روزنامه ایران: دارنده گواهینامه ایزو ۹۰۰۱ / شرکت NISCERT تهران خیابان خرمشهر شماره ۱۶ / پخش‌ش سازمان آگهی‌ها: ۱۸۸۷ (۰۲۱)</div></div>	
<div><div> </div><div>انتشارات موسسه فرهنگی مطبوعاتی ایران: ۸۸۵۴۸۸۹۴-۵</div></div>	
<div><div> </div><div>http://irnewspaper.ir</div></div>	

آذان ظهر ۱۲/۱۸ آذان مغرب ۱۷/۵۲ نیمه شب شرعی ۲۳/۳۵ آذان صبح فردا ۵/۳۷ طلوع آفتاب فردا ۷/۰۳	
امام علی (ع):	
هر روزی که در آن خداوند نافرمانی نشود، عید است.	
سخن روز	

	نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۲۲۸
	
نگاره	
نیما شاه‌میری	



	هنرمندان در فضای مجازی
	
جشنواره‌های فجر همچنان در صدر خیرهای فضای مجازی است و هنرمندان با انتشار آثار جدید خود و دوستانشان به معرفی و بهتر دیده شدن آن می‌پردازند.	

- چهره ها**

بریداصدر نوری در ۲۹ ژانویه ۲۰۲۲ کنسرت «مثنوی» بداهه نوازی پیانو در شهر رن فرانسه برگزار کرد. این نوازنده و آهنگساز در صفحه شخصی خود گزارش تصویری از این اجرا را با مخاطبان خود به اشتراک گذاشته است.

سهراب پورناطری نوازنده و آهنگساز ایرانی تصویری از اجرای کنسرتش در فرانسه منتشر کرد و در شرح این عکس از گلستان سعدی آورده: «باب پنجم؛ در عشق و جوانی یاد دارم در ایام پیشین که من و دوستی چون دو پادام مغز در پوستی صحت داشتیم. ناگاه اتفاق مغیب افتاد. پس از مدتی که باز آمد عتاب آغاز کرد که: در این مدت قاصدی نفرستادی. گفتم: دریغ آقدم که دیده قاصد به جمال تو روشن گردد و من محروم. یار دیرینه مر گو به زبان تویه مده که مرا تویه به شمشیر نخواهد بودن رشکم آید که کسی سیر نگه درتوکند باز گویم نه که کس سیر نخواهد بودن»

حبیب رضایی با انتشار ویدئوهایی مختلف از فعالیت‌هایش از سالروز تولدش خبر داده و اشاره داشته: «۱۲ بهمن ۱۴۰۰ شد ۵۲ سال... شکر. تا همین جا هم از سرمون زیاد بوده لطف آسمان... باقیش هم به امید خدا، نه به امید خلق روزگار...»

- دیگه چه خبر؟**

بلت‌فروشی نمایش «توفان» تازه‌ترین تولید تئاتر مستقل تهران ازبکی دو روز گذشته در سایت تیوال آغاز شده؛ خبری که مصطفی کارگرددان و ته‌ویدکننده این کار در صفحه مجازی خود منتشر کرده است. این اجرا از ۲۸ بهمن ماه هر شب از ساعت ۲۰:۱۵ در تماشاخانه ایرانشهر آغاز می‌شود. موسیقی کار با بهرنگ عباسپور و خوانندگی آن را محمد قلندری برعهده دارد.

یازدهم بهمن ماه کنسرت رضا صادقی، خواننده موسیقی پاپ در سالن میپادل نمایشگاه بین‌المللی تهران برگزار شد. از میهمانان این برنامه سیاوش طهمورث بازیگر ایرانی است که در صفحه شخصی خود درباره این کنسرت نوشته: «امشب برخلاف تمام اتفاقاتی که تو زندگی می‌افتد بد اخلاقی‌ها، شنیدن دروغ‌ها، گرفتاری‌ها و تمام مشکلاتی که وجود دارد علی‌رغم تمام این مشکلات امشب حالم خیلی خوب است و دلم نیامد شما را در خوبی حالم شریک نکنم برای اینکه رفتم به کنسرت رضا صادقی و از این دعوت ممنونم.»

مهران غفوریان از تماشای فیلم «مرد بازنده» ساخته حسین مهدویان خبر داده که در جشنواره فیلم فجر امسال آکران شده است و دراین باره نوشته: «میدوارم بازی رفیق خیلی عزیز قدیمیم، جواد عزتی امسال خوب قضاوت بشه... جواد عزیزم بسیار درخشان بودی...»

مؤسسه بنیاد نمایش کودک درنظر دارد درخصوص ماندگاری در تئاتر کودک و براساس کتاب تاریخ شفاهی صد سال تئاتر کودکان و نوجوانان ایران که توسط این بنیاد نگاشته شده با حضور قطب‌الدین صادقی، پیشکسوت این حوزه گفت‌وگو و نشست برگزار کند؛ خبری که نادر برهانی‌مردن نویسنده، کارگردان و بازیگر تئاتر در صفحه شخصی خود منتشر کرده.

- از دنیای ادبیات چه خبر!**



جایزه هانس کریستین آندرسن که گاهی جایزه نوبل کوچک هم خوانده می‌شود و به نام و یاد این نویسنده دانمارکی نامگذاری شده، یک جایزه بین‌المللی است که هر دو سال یک بار از طرف دفتر بین‌المللی کتاب برای نسل جوان (IBBY) به مؤلفان در زمینه ادبیات کودک تعلق می‌گیرد و نشر اثر در صفحه شخصی خود از این جایزه نوشته و سوازش می‌شود. این جایزه به کدام تصویرگر ایرانی تعلق می‌گیرد. امسال شورای کتاب کودک از مخاطبان این است این جایزه به پژمان رحیم‌ی زاده را در بخش تصویرگری برای دریافت جایزه جهانی هانس کریستین آندرسن ۲۰۲۲ به دفتر بین‌المللی کتاب برای نسل جوان معرفی کرده است. پژمان رحیم‌ی زاده برای بار دوم در این جایزه انتخاب می‌شود.

کتاب «هفت اسب، هفت رنگ» یا «مزرغان فانتزی‌ها» به نویسنده‌گی محمد‌هادی محمدی که از سوی مؤسسه پژوهشی تاریخ ادبیات کودکان به انتشار رسیده چند روز گذشته برنده دیپلم افتخار جایزه پجلدر شد؛ خبری که مسعود ملک‌باری، نویسنده و مترجم ایرانی آن را در صفحه خود منتشر کرده و در این‌باره نوشته: «بارها شنیده و خوانده‌ام که مؤلفان، عدم موفقیت نویسنده‌گر ایرانی در صحنه‌های بین‌المللی را یکسره به بضاعت ادبی و ضعف تکنیکی اهل ادبیات نسبت می‌دهند. این نقد وارد است ولی بخش کوچکی از ماجراست بنده دلیل اصلی را حقرارت و حسادت اهالی این خانه می‌دانم... دنیا بارها به ما گفته که ما نویسنده تصویرگر و ناشر بین‌المللی داریم نمونه‌اش همین جایزه اخیر آقای محمد هادی محمدی است ولی چرا نباید از موفقیت یک نویسنده ایرانی خوشحال باشیم؟ ما برای درخشیدن در ادبیات کودک جهان همه چیز داریم دریغ که شخصیت بین‌المللی نداریم.



لطمه‌ای جبران‌ناپذیر برای مرجعیت شیعه

محمد‌مهدی اسماعیلی: آن فقیه فقید در عمر پربرکت خویش، سال‌های طولانی به تدریس، تحقیق و تربیت شاگردان در حوزه علمیه قم پرداخت و ثمرات فراوانی از هگذرغور در علوم دینی به یادگار نهاد که پرورش محققان مبرزو تألیف آثار عمیق و در خور، تنها گوشه‌ای از دفتر پربهای زندگانی آن عالم بزرگوار است. آیت‌الله العظمی صافی گلپایگانی (ره) بی‌اغراق، همچون کوهی بلند و باصلابت، پشتوانه‌ای برای فقاهت و مایه فخر و آبروی عرصه اجتهاد بودند و فقدان ایشان بی تردید لطمه‌ای جبران‌ناپذیر برای مرجعیت شیعه خواهد بود. این مرجع تقلید بزرگ، در کنار امام خمینی (ره) و رهبر عزیز انقلاب اسلامی، صادقانه به نهضت مردمی و اسلامی مردم ایران خدمت کردند و در صحنه‌های حساس حضوری شفاف داشتند.

بخشی از پیام وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی در پی ارتحال آیت‌الله العظمی صافی گلپایگانی

چالش‌های ژانر بیوگرافی در سینمای ایران

با گذشت بیش از هشت دهه از ساخت اولین فیلم سینمایی در ایران، هنوز هم در ژانرهای سینمایی آثار قابل توجهی ارائه نشده است. از جمله این ژانرها «بیوگرافی» است؛ در حالی که بیوگرافی در سینمای جهان گونه‌ای شناخته شده محسوب می‌شود و آثار زیادی در این گونه ساخته شده، اما فیلمسازان ایرانی در این زمینه آثار چندانی خلق نکرده‌اند. برای این مسأله می‌توان علل متفاوتی را برشمرد؛ یکی از علت‌ها رویکرد تجاری‌سازی در تولید فیلم است؛ ژانر بیوگرافی ممکن است برای همگان جذاب نباشد و شخصیت‌هایی که درباره آنها فیلم ساخته می‌شود، ممکن است قهرمان بخش اعظمی از جامعه محسوب نشوند. در نتیجه مورد استقبال قرار نمی‌گیرند و نمی‌توانند به گیشه‌ها رونق ببخشند. همچنین پایین بودن تعداد مخاطبان در سینمای ایران و محدود شدن آکران بیشتر فیلم‌ها به سینماهای داخل کشور، سبب می‌شود علاقه‌مندان به این گونه فیلم‌ها جامعه محدودی را تشکیل دهند. فیلمسازان نیز به دلیل دوری از ریسک دیده نشدن فیلم، به سراغ شخصیت‌های کمتر شناخته شده نمی‌روند و فیلمسازی که قصد دارد فیلم زندگینامه‌ای بسازد، عمدتاً در جست‌وجوی شخصیت‌هایی است که برای همه پايخ‌ش اعظمی از جامعه جذاب باشند. علت دیگر این مسأله تعریف جامعه‌از «قهرمان» و «اسطوره» است. جامعه ایرانی تعریف خاص خود را از قهرمان دارد و مجموعه‌ای از عوامل فرهنگی، مذهبی، تاریخی و سیاسی دست به دست هم می‌دهند تا این تعریف خاص را رقم بزنند. در سینمای قبل از انقلاب به دلیل نوع تلقی از سینما و کارکردهای آن برای هنرمندان و جامعه و نیز نویا بودن این عرصه، مفهوم قهرمان چندان تکوین پیدا نکرده بود و ژانر بیوگرافی هم مورد توجه قرار نگرفت. اما پس از انقلاب، مفهوم قهرمان بویژه در بستر دراماتیک خود برای جامعه ملموس‌تر شد و با پیچیده‌تر شدن مناسبات اجتماعی و ورود جامعه به عرصه‌های جدید، بتدریج شخصیت‌های علمی، فرهنگی، ورزشی، تاریخی و سیاسی نیز توانستند جای خود را به‌عنوان قهرمان، در جامعه باز کنند. بنابراین در این دوره اگرچه مفهوم قهرمان بتدریج برای جامعه مأنوس شد و لایه‌های دیگری از زندگی شخصیت‌ها برای جامعه

همه مردان دولین

اگر در همین سالی که ۲۰۲۲ میلادی است جیمز جوینس زنده بود باید امروز شمع تولد ۱۴۰ سالگی‌اش را فوت می‌کرد، اما تنها ۵۸ سال زندگی کرده و به ۱۴۰ سالگی نرسیده است. اصلا چه کسی در این سن می‌رسد؟ یک چندتایی سرخ‌دار که صد سالگی را رد کرده‌اند اما به گوشم نخورده این سن‌های خیلی بیشتر، اما همیشه جوینس برایم آدم عجیبی بوده. اول که قیافه‌اش برایم عجیب است و بعد هم نوشته‌هایش که همیشه فکر می‌کنم وجود ندارد. مثلاً اولیس را چه کسی به چشم خودش دیده؟ البته می‌گویند در ایران منتشر شده‌ام‌من آدم ظاهرینی هستم و تا به چشم خودم نبینم باور نمی‌کنم، اما چیزی که می‌خواهم درباره این آدم بگویم این است که همین آقای جوینس با نوشتن اولیس لقب بزرگ‌ترین رمان قرن بیستم را با خودش یدک می‌کشد، یعنی ماحصل یک قرن و کتاب‌هایش را کنار هم بگذارید همین اولیس از همه‌شان بزرگ‌تر است. چطور می‌شود که یک آدم این‌طور از آب در بیاید؟

این سوآلی است که همیشه از خودم می‌پرسم که مثلاً فلان نویسنده چطور چنین چیزی به ذهنش رسیده و نوشته؟ بعد به نتیجه‌ای نمی‌رسم، یعنی می‌رسم اما نتیجه‌ای قطعی نیست. بعید می‌دانم رسیدن این چیزها به ذهن یک نویسنده خارج از زندگی زیسته‌اش باشد. مثلاً همین آقای جوینس اگر مجموعه داستان دولیبتی‌ها را می‌نویسد همه‌اش را در یازده دولین می‌نویسد که زادکش است در ایرلند. خب این یعنی بهترین‌جا برای نوشتن جایی است که آدم زندگی می‌کند یا زندگی کرده است البته بعد فکر می‌کنم که فرهنگ دولین مگر چندمی‌می‌توانسته بزرگ باشد که چنین نویسندهای تحویل جهان بدهد این است که دست به تحقیق می‌زنیم و ببینم که پایتخت و پرجمعیت‌ترین شهر جمهوری ایرلند است، اما به همین جا که ختم نمی‌شود. پای نویسندگان دیگری در این شهر گیر است. مثلاً جرج برنارد شو نوبل گرفت و قبل از جوینس دنیا آمد و بعد از جوینس هم مرد. ۹۵ سال سن بالاخره عمر کمی نیست البته از ۱۴۰ سالگی کمتر است. ولیام بلاتر بیئس هم که نوبل گرفته‌ها همین شهر دولین است. او هم پیش از جوینس متولد شده اما قبل از جوینس مرده با این‌همه ۳۳ سال زندگی کرده، اما یکی از مهم‌ترین‌های نمایشنامه جهان هم اهل همین شهر است. او کسی نیست جرز وایلی بکت؛ نویسنده‌ای که در زمان زندگی جوینس دنیا آمده و خیلی بعتر از او هم در ۸۳ سالگی می‌میرد. الان با خودتان فکر می‌کنید افتاده‌ام به سن و سال نویسنده‌ها اما دارم بی‌می‌پریم که چقدر این دولین شهر عجیبی بوده که این قدر نوبل گرفته دارد، البته از این چهار نفر یکی در زویخ مرده، یکی در هرتفوردشایر و دو نفرشان هم در فرانسه مرده‌اند. اصلاً بگذارید خیال‌تان را راحت کنم و بگویم حتی مردن آدم‌ها در یک شهر دیگر می‌تواند آنها را به یک نویسنده قدر تبدیل کند. مثلاً همین چهار نویسنده را نگاه کنید. درست است که در دولین به دنیا آمده‌اند اما جهان دیده هستند و کلی اتفاق ریز و درشت پشت سر گذاشته‌اند تا بالاخره سه نفرشان نوبل گرفته و همین جوینس هم بزرگ‌ترین رمان قرن خودش را نوشته است. اسکار وایلد، جان‌تان سوئیفت و برام استوکر هم دولیبتی هستند که دیگر ستون این هفته کشف نمی‌دهد درباره آنها حرف بزنیم. خلاصه این‌که تولدتان مبارک باشد ای مرد دولیبتی آقای جیمز جوینس عزیز.

جاذبیت پیدا کرد، اما همچنان ژانر بیوگرافی در سینما چندان مورد توجه قرار نگرفته است. شاید یک دلیل مهم این مسأله، پیچیدگی مناسبات حاکم بر فرهنگ و جامعه در ایران است. به نظر می‌رسد مطلق‌گرایی در مواجهه با شخصیت‌ها و سعی در سیاه یا سفید نشان دادن آنها برای جامعه ایرانی که همواره با اسطوره‌ها و آرمان‌ها زیسته، به یک عادت تبدیل شده است. این موضوع خود بر حساسیت تولید اثر در ژانر بیوگرافی افزوده است؛ تولیدکنندگان همواره نگران جنجال‌ها و اعتراضاتی هستند که ممکن است در ارتباط با تولید اثر درباره برخی شخصیت‌ها وجود داشته باشد. در دهه‌های نخستین پس از پیروزی انقلاب به دلیل شرایط اجتماعی و حساسیت ویژه روی ارزش‌های انقلاب، این نگرانی‌ها پررنگ‌تر بوده و البته تا به امروز روند کاهشی داشته است. ارائه روایتی مشخص از یک شخصیت و رویدادهای زندگی او بویژه زمانی که حساسیت‌های سیاسی و اجتماعی نیز درباره‌اش وجود داشته باشد و اطلاعات موجود نیز کافی نباشند و یا روایت‌های موجود چندانکه باشند، کار ساده‌ای نیست و هر فیلمسازی توانایی مواجهه با این گونه چالش‌ها را ندارد. شکاف فرهنگی و عقیدتی بین فیلمسازان و جامعه نیز سبب می‌شود تا تعریف هرکدام از قهرمان با دیگری متفاوت باشد؛ ممکن است برخی شخصیت‌های سیاسی برای بخش زیادی از جامعه قهرمان محسوب شوند، اما فیلمسازان چندان تمایلی به ساخت اثر درباره شخصیت‌های سیاسی نداشته باشند. از دیگر علت‌های کم‌رنگ بودن ژانر بیوگرافی در سینمای ایران، می‌توان به ضعف در تبدیل آثار و اطلاعات مکتوب به فیلمنامه، مشکلات و محدودیت‌های تهیه اطلاعات و مستندات درباره شخصیت‌ها و حساسیت‌های سیاسی و اجتماعی اشاره کرد. اگرچه سینمای ایران می‌تواند شخصیت‌های زیادی را به‌عنوان سورهٔ قهرمان یا اسطوره انتخاب کند، اما باید توجه داشت که شخصیتی که درباره‌اش فیلم ساخته می‌شود، لزوماً قرار نیست قهرمان یا اسطوره باشد و می‌تواند حتی ضدقهرمان هم باشد. البته در سریال‌های تلویزیونی وضعیت این گونه بهتر بوده و بویژه ساخت سریال‌هایی درباره زندگینامه برخی شهدا توانسته با موفقیت نسبی و استقبال قابل توجه جامعه رویه‌رو باشد. در هر صورت نمی‌توان از امتیازات مهم تولید اثر در ژانر بیوگرافی و تأثیراتی که در شکل‌گیری هویت اجتماعی افراد دارد، چشم پوشید و لازم است نویسندگان، هنرمندان و سیاستگذاران به این مهم توجه نمایند و در راستای کاهش حساسیت‌های موجود تلاش کنند.

بیرو، روی دور تند!

فضای ابتدای فیلم «بیبرو» ایستادن یک قهرمان روی یک تپه شبیه قله افتخار را تداعی می‌کند، فیلمساز شروع روایت را در یک نقطه اوج در زمین چمن بازی‌های جام جهانی ۲۰۱۸ و در آستانه میچ‌اندازی قهرمان داستان با کریستیانو رونالدو ترسیم می‌کند و آن‌جا با یک بک میم به گذشته باز می‌گردد تا بگوید قهرمان چگونه ترقی کرد تا روزی بتواند در مقابل یک رویوالدو علم کند! لذا اینگونه به خاستگاه و سطح قهرمان‌بینی و قهرمان‌سازی در سینمایی که بیروتلاش می‌کنند تا خود را در کلیشه‌های آن جا بیاندازد بی‌می‌بریم. عمدتاً صفایی پایه‌ای بیرو در نگاه متنی آن خلاصه شده، لذا مذهب قلبی که برای آن ارائه گرفته‌اند قابل نقد است.

درک سینمای بیرو از قهرمان، ایستادن وی در جایگاهی است که بتواند ضربه پالتی فوتبالیستی را دفع کند که او نیز با مصایب فراوان در زمین سبزرنگ سری در سرها درآورده و در جهان فکری هادوان‌اش قهرمان شناخته می‌شود؛ در واقع نقطه غایی و عالی قهرمان‌سازی بیرو نه به یک نقطه ذاتی و اصیل و ملی بلکه به یک نقطه عارتی تعلق دارد که بارها توسط قهرمان فوتبالیست، پیش از قهرمان اصلی این داستان تصاحب شده است. بنابراین بیروسقف دستیابی به قهرمان را نه در حدملی و با چهارچوب‌های سینمای استرآنژیک بلکه با اغماض در حد کوردهای ورزش در قالب سینما تصور کرده است، لذا معنای قهرمان پیشاپیش تعیین و قالب‌بندی شده است و ارتفاع پرواز قهرمان نیز مشخص است و مرص فاقیلم می‌خواهد بگوید او چگونه قد کشید تا بتواند به این سقف کوتاه سر برسد!

بیرو مملو از امید است و خوش ساخت و خوش ریتم با فضاهایی توأم با خوشی و غم ذاتی زندگی و نزاع همیشگی میان خور و شر در کالبد قهرمان و ضد قهرمان، اما آنچه به وضوح در این فیلم نمایان است، پیشرفت فضای غالب اثر با حرفای‌های ضمن دیالوگی در متن است، چرا که تصویر، کمتر سخن می‌گوید و بیشتر کلام لخت و عریان فضای قصه را پیش می‌برد. لذا بار روایت داستان معمولاً از کرده تصویر سینمایی با تمام اقتضائات و ملزوماتش در انتقال مفهوم و پیام برداشته شده و بر دوش کلام مستقیم قرار داده شده است. فاصله زیاد روایت‌ها از اصل بیان تصویری سینمایی باعث می‌شود تا اثر به وضوح زبان بی‌زبانی باز کند و به مخاطب بگوید من را اسپنما نتوان! این مسأله وقتی بیشتر عیان می‌شود که در مقطعی فضای داستان موقتا به یک کند یکی ریتم دچار می‌شود و در این لحظات است که ضمن فروکش کردن هیاهوها در ریتم بالا، اثر سطح کیفیت سینمایی خود را الو می‌دهد. بازی نقش‌های محوری عمدتاً از کیفیت مناسب برخوردار است و رعایت جزئیات در ارائه بازی‌ها منجر شده تا برخی فضاسازی‌ها، کمی از سقف‌های کار یکماده و در موقعیت‌هایی فضای فیلم را کمی قابل تحمل کند. این رویه وقتی جذاب‌تر شده که یک کمدی نرم و پرداخت شده و صداآلبته به اندازه در روایت داستان، توانسته است گاهی نمکی به کیفیت برخی بازی‌ها بیفزاید. در بیرو، فیلمساز یک سرگذشت پر فراز و نشیب با حجم بالای درد و ملالت را به قاب سینما سیرده؛ او می‌توانست با درک صحیح‌تر از نقش و جایگاه قهرمان در سینما و تفوق بخشی به تصورات‌اش از مفهوم شخصیت یک قهرمان زخمی و سربلند از سختی‌های زندگی در مسیر قهرمانی، یک استاندارد تازه در انعکاس قهرمان با جاذبه‌های ایلی، ملی و ورزشی حتی در سطح سینمای بازی الملل خلق کند. ضمن آن‌که در دنیای واقعی، شخصیت حقیقی بیروسااسا دارای یک سرگذشت پیش‌فقر است و سراسر تراژیک و تلخ است که همه می‌توانست ضمن انعکاس منطقی ترعصرامی‌د، به درک بهتر مخاطب ایرانی و جهانی‌اش ذات و شخصیت و موجودیت یک قهرمان اصیل ایرانی در سینمای ملی بیانجامد.

عکس نوشت

با آغاز دهه فجر، تصویری از محمد نوری خواننده سرشناس ایرانی و پرچم مقدس ایران، روی بیلبوردهای خیابان‌هایی در تهران رفت که روی آن نوشته شده است: «به این پرچم افتخار می‌کنم»/ ندا سبحانی



تنها در صورت یافتن آرامش در درون خود، ارتباط واقعی با دیگران برقرار خواهید کرد.

قبل از طلوع آفتاب کارگردان ریچارد لینکلنیر محصول سال ۱۹۹۵

رویکردهای حل مسأله/۵

هر جا حرف‌از تصمیم‌گیری است، حرف‌از مسأله هم هست

می‌گفت: «نمی‌دونم چرا همه چیز در ذهن من تبدیل به یک مسأله بعرنج می‌شه! از انتخاب رشته دانشگاهی تا انتخاب په لباس برام مسأله است.

مدام دوست دارم بهترین تصمیم بدون پشیمانی رو بگیرم اما معمولاً هم پشیمان می‌شم. دو تا از خواستگارهام رو بدون اینکه ببینم، رد کردم چون توان اینکه برام تبدیل به دغدغه بشن، ندارم. همیشه به نظرم اون انتخاب که نکردم، درست تره!»

معمولاً بیان این حرف‌ها با کلی احساسات شرم و خشم و غم همراه است. گاهی کسی در زندگی گذشته فرد بوده که این نگاه سرزنش‌گر «تو باید همیشه بهترین تصمیم را بگیری!» را به او منتقل کرده و گاه فرد از یکی از والدینش الگوبری کرده است. گاهی هم ممکن است یک تصمیم اشتباه، شناخت فرد را دچار سوگیری‌های اشتباه کرده باشد. در هر صورت موضوع مهم این است که «مسأله» آنچنان که در ذهن ما هست، همیشه یک چالش عجیب و بحرانی نیست و حتی خرید یک لباس می‌تواند برای یک فرد مسأله باشد. جایی که حرف از تصمیم‌گیری است، حرف از مسأله هم هست. یان رابرتسون مسأله را این طور تعریف کرده که: «وقتی وضعیت فعلی خود را می‌شناسید و نیز می‌دانید که وضعیت مطلوب و هدف شما چیست اما نمی‌دانید که با طی کردن چه مسیری می‌توانید از وضعیت فعلی به وضعیت مطلوب برسید، عملاً با یک مسأله مواجه هستید.»

موضوع شاید همین است که عدم شناخت از وضعیت فعلی و هدف نامشخص ما را در تله می‌اندازد. چون حل مسأله یعنی یافتن مسیر حل کردن مسأله و چطور می‌شود بدون دانستن مبدأ و مقصد مسیر تعیین کرد؟ در همین مثال وضعیت فعلی شاید این باشد که چرا خرید یک لباس اصلاً تبدیل به مسأله شده است؟ آیا این فرد همیشه خود را در معرض قضاوت می‌بیند و هدفش این است که انتخابی بکند که کوچک‌ترین نقدی به انتخابش نباشد؟ وقتی عدم توانایی در تصمیم‌گیری به همه جوانب زندگی سرایت می‌کند به نظر وضعیت فعلی و هدف تقریباً همین حول و حوش می‌گردد و واقعیت این است که هیچ مسیری برای اینکه بتوانیم روی نظر دیگران کنترل داشته باشیم وجود ندارد؛ یعنی ممکن است بهترین انتخاب هم مورد نقد قرار بگیرد و پذیرش اینکه من باید در مسائل به صورت اختصاصی مسأله‌ام را ببینم و یکبار وضعیت فعلی و هدف را بر همان مبنا درست کنم؛ قدم اول برای بهبود این شرایط اضطراب‌زای ناتوانی است! مثلاً من برای خرید لباس وضعیت این است که برای چه جشن یا مناسبتی می‌خواهم لباس بخرم و هدفم این است که لباسی شیک بگیرم یا لباسی ارزان! اگر این دو مشخص باشد مسیر هم خود را نشان می‌دهد. افرادی که عموماً دچار ناتوانی در حل مسأله می‌شوند اگر به زندگی خود نگاهی دقیق بیندازند شاید متوجه شوند که در اکثر مسائل دچار تردیدهایی هستند که از جنس مسأله نیست، بلکه از جنس ناتوانی در حل یک مسأله کلی در زندگی است و سبکی از زندگی را انتخاب کرده‌اند- گاه ناخودآگاه- که گویی باید یک همه توانی را داشته باشی تا همه را راضی کنند. همین نگاه مانع جدی برای دیدن درست مسأله پیش روست. اما اگر در زندگی این گونه نیستید و مسأله این است که در حل مسأله اینجا و اکنون خود علیرغم شناختن مسأله، تعریف مبدا و مقصد مسیر را پیدا نمی‌کنید، مرور موارد زیر شاید به شما کمی کمک کند:

آیا دلیل اصلی اینکه چرا در موقعیت فعلی قرار گرفته‌اید را می‌دانید؟ شاید این شناخت به شما کمک کند که مسیر را انتخاب کنید. پس خوب فکر کنید.

آیا بیش از اینکه دنبال پیدا کردن مسیر درست حل مسأله باشید دنبال این نیستید که خیلی سریع به راه حل برسید؟ عجله کردن ذهن ما را منحوش می‌کند و ما را از برنامه ریزی درست دور می‌کند.

آیا فکر می‌کنید حتماً باید تنهایی از پس مشکل بر بیایید؟ کمی به اطراف‌تان نگاه کنید، شاید کسی را برای کمک گرفتن پیدا کردید.

آیا مبدا و مقصد با هم همخوانی دارد؟ مثلاً می‌خواهید رشته دانشگاهی را انتخاب کنید اما انگار هدفتان این است که چطور پولدار بشود. جنس مبدا و مقصد شما یکی نیست گرچه ممکن است این دو به نسبتی روی هم اثرگذار باشند اما لزوماً مسیر آنها یکی نیست. شاید چند هدف یا مقصد را انتخاب کرده‌اید. این بزرگترین خطای محاسباتی شما می‌تواند باشد.

مگر اینکه یک آماردان قهار باشید که از روشی مثل معادلات ساختاری بتواند مسیری پیچیده برای شما طراحی کند.

در یک نگاه اینکه: مسائل چه ساده و چه سخت، مسیر حل واضیحی دارند. خود را از حاشیه مسائل در بیاروید شاید مسیر واضح شود.

